مدرسهٔ ما در محله‌ی ما — دیدار با مربیان و مربیه‌ی مدرسه و داستانی که مهرانگیز دبیر قصه‌اش را برای ما گفت

□ مینو مهرآیین / پرستاری ما در محله‌ی ما: مدرسه‌ای که مهرانگیز دبیر قصه‌اش را برای ما گفت

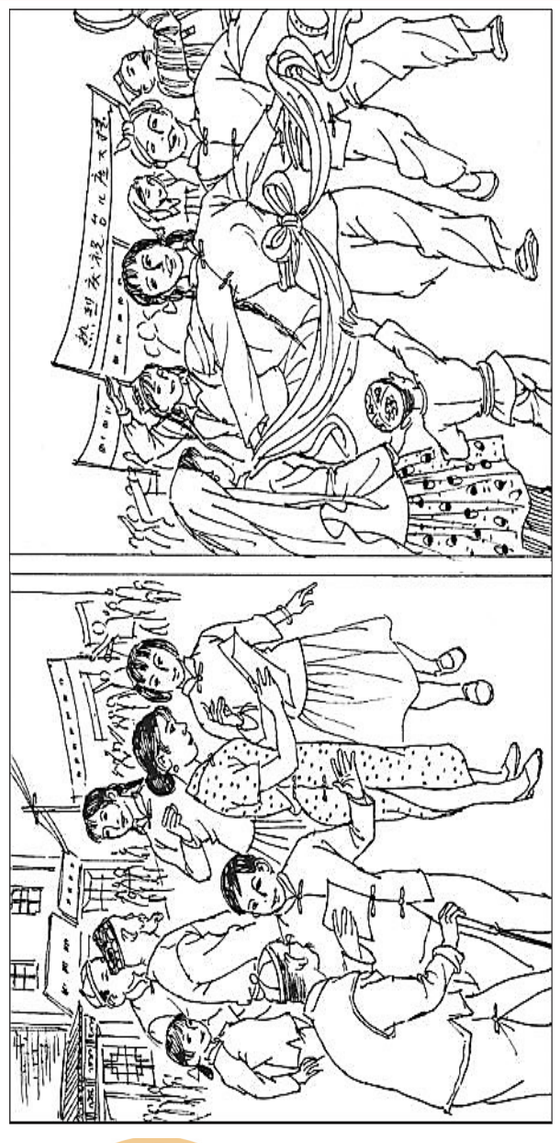

نخستین روز مهر ۱۳۱۵ در محله‌ی باغ‌نارون، مدرسه‌ی تازه‌ای به روی ۱۲۰ دختر و پسر باز شد. نامش را مهرانگیز دبیر گذاشتند. او خود در همان محله بزرگ شده بود و می‌دانست بسیاری از خانواده‌ها نمی‌توانند هزینه‌ی مدرسه را بدهند. برای همین، از همان روز اول، در کنار هر کلاس صندوقی گذاشت به نام «صندوق یک قران». هر که می‌توانست، یک قران می‌داد؛ هر که نمی‌توانست، هیچ.

به گفته‌ی همسایه‌ها، در سال‌های نخست بیش از نیمی از شاگردان هزینه‌ای نمی‌دادند. معلم‌ها حقوق کمتری گرفتند تا مدرسه بسته نشود. مهرانگیز دبیر خودش تا سال ۱۳۲۰ لباس نو نخرید و همه‌ی پول ماهانه‌اش را صرف کتاب و کاغذ کرد. او می‌گفت: «بچه‌ای که گرسنه است، الفبا را دیر یاد می‌گیرد؛ پس اول باید شکمش را سیر کرد، بعد کتاب را.»

مدرسه در سه اتاق کوچک و یک حیاط خاکی شروع کرد. بعدها دو اتاق دیگر ساختند و کتابخانه‌ای با نزدیک به ۸۰۰ جلد کتاب راه انداختند. بسیاری از کتاب‌ها را اهالی محله اهدا کرده بودند. در ورودی کتابخانه لوحی نصب شد با این عبارت: «کتاب را به خانه ببر، اما برگردان.» تا امروز هم بیشتر کتاب‌ها برگشته‌اند.

مهرانگیز دبیر در ۱۳۴۲ ازدواج کرد و مدرسه را به خواهرش سپرد. اما تا زمانی که زنده بود، هر سال در روز مهر به دیدن دانش‌آموزان می‌رفت. همسایه‌ها می‌گویند او تا آخر عمر هیچ‌وقت نگفت که چقدر برای مدرسه زحمت کشیده است.

مدرسه‌ی ما در محله‌ی ما: دیدار با مربیان و مربیه‌ی مدرسه و داستانی که مهرانگیز دبیر قصه‌اش را برای ما گفت

□ مینو مهرآیین / پرستاری ما در محله‌ی ما: مدرسه‌ای که مهرانگیز دبیر قصه‌اش را برای ما گفت